

«شاهنامه» در میان تاجیکان

روشن رحمانی

دانشگاه ملی تاجیکستان

مادر ادبیات تألیفی ادبیات شفاهی است. روشن است که هر مؤلفی خمیرمایه اثر خود را از گفتار شفاهی می‌گیرد و بعداً آن را در ذهن خود می‌پروراند، با دیگر شنیده‌ها، دیده‌ها و خواننده‌های خود مقایسه می‌کند و سپس شروع به نوشتن می‌کند. البته راجع به این موضوع می‌توان ساعت‌ها، روزها و هفته‌ها بحث کرد، ولی واقعیت این است که اثری که با تکیه بر آفریده‌های سنتی و شفاهی مردم ایجاد می‌شود، دوام بیشتری می‌یابد.

در اثرهای تاریخی اشاره شده است که افراد بااستعداد متون بسیاری را از حفظ می‌دانسته و آنها را سینه به سینه انتقال می‌دادند. کتاب مقدس نیاکان ما، «اوستا» نیز سال‌های دور و دراز گرفتار آسیب‌هایی شد و به همین ترتیب به صورت شفاهی از نسلی به نسل دیگر رسید. تاریخ‌نگار مشهور تاجیک ب. غفوروف با تکیه بر آثار باستانی در دسترس در این باره می‌نویسد: «مدتی طولانی «اویستا»، مثل دیگر یادگارهای دینی و حماسی هندی و ایرانی، به طور شفاهی که یگانه شکل حفظ اثر بود (غیر از تغییرات خاصی در تلفظ) منتقل می‌شد. این نحوه انتقال و خوانش باز



مدت دور و درازی پس از ثبت خطی «اوستا» هم در اجرای نیایش، تعلیم و غیره، اینچنین در محفوظ ماندن متن آن اهمیت دارد» (اشارت خط سیاه از ماست-ر.ر).^۱

همین نکته را نسبت اوستا پژوهنده این اثر باستانی مردم ایران تبار میری بایس یادآور شده است: «... به هر حال اوستا و تفسیر آن (زند) در آن زمان در شکل پره به طرز شفاهی ادامه می‌یافت». ^۲ ایشان سخن خود را ادامه داده و واقع‌بینانه می‌نگارد: «طوری که در ادبیات شفاهی به نظر می‌رسد سنت در این اثر به شکل سؤال و جواب (بین زرتشت و اهورا مزدا) انعکاس یافته است». ^۳

به گفته میر بایس: «... مشکلات پژوهندگان زمان ما هم در آن است که همه متون اوستا را به ساهیران نسبت می‌دهند». ^۴ همین ساهیران و دانندگان متون اوستا منبع آن را به طریق شفاهی و شکل‌های گوناگون از نسلی به نسل دیگر انتقال دادند و با اسطوره و افسانه‌ها درآمیختند. از این رو برای همه جانبه آموختن اوستا، اسطوره‌ها و افسانه‌های اقوام ایرانی تبار و افرادی که تحت تأثیر این فرهنگ بوده‌اند شاید خالی از لطف نباشد.

تاریخ گواه است که در گذشته تا به وجود آمدن خط همه سنت‌ها و هنرهای مردمی به طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت. ما نیز امروز در زمان خود، شاهد آن هستیم که چراغ انتقال فرهنگ مردم به طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر خاموش نشده است.

حکیم بزرگ فردوسی این پیغمبر سخن فارسی‌گویان جهان در زمان خود همین سنت شفاهی را یکی از منابع مهم «شاهنامه» بی‌زوال خود دانسته و به آن اهمیت جدی می‌دهد، سال‌های دور و دراز گرد می‌آورد، می‌آموزد، بررسی می‌کند و در نتیجه براساس آن اثر بی‌زوال خود را می‌آفریند. بلی، منشأ اساسی شاهنامه فردوسی همین آفریده‌های شفاهی مردم است که در سراسر کشورهای فارسی‌گویان جهان و همسایگان تأثیر خود را گذاشته است و بزرگی و حشمت مردم ایرانی تبار را نشان داده است و دوباره در میان این ملت کهن بنیاد گسترش یافته است.

حق به جانب دانشمند فرزانه محمدعلی اسلامی ندوشن است که نوشته است: «ما هیچ کتاب دیگری نداریم که تپش‌های قلب ایران قدیم را به این روشنی و دقت در خود ثبت کرده

باشد. شاهنامه هر چند آمیخته به افسانه باشد، ارزش آن برای شناسایی ایران باستان از تاریخ بیشتر است؛ چه تاریخ ثبت یک سلسله واقعه است که بیشتر جنبه مومیایی دارد در حالی که افسانه‌ها آن‌گونه که در کتابی چون شاهنامه آمده‌اند کشش و کوشش زنده یک ملت را بیان می‌کنند. از خلال شاهنامه، نحوه زندگی کردن و اندیشیدن قوم ایرانی استنباط می‌گردد و ارزش آن سنجیده می‌شود.^۵

شاهنامه حکیم فردوسی برای آموختن تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات نیاکانمان چه در گذشته و چه در امروز و چه در آینده گنجیست تمام‌نشدنی که به این گنج ما باید از هر جانب نزدیک شویم و مردم را برای استفاده از آن روانه سازیم تا هر فرد راه گم‌کرده بی‌سرمایه معنوی از آن گنج به مقدار توانایی خود بهره بردارد و آن را برای آبادی فرهنگ والای مردمش صرف نماید. به نظر بنده در جهان اثری نیست مانند شاهنامه که تا این حد در میان مردم گسترش یافته باشد. برای تصدیق این فکر باید به بررسی آن پردازیم. جستار و گفتار راجع به این مسئله زمان زیادی می‌خواهد و در چندین رساله علمی باید تحقیق شود.

هم مردم و هم اهل نظر در گذشته و حال با مهر به شاهنامه می‌نگرند. در هزار سال اخیر در تاریخ مردمان ایرانی تبار سده‌ای نیست که فرهنگیان به این اثر روی نیاورده باشند، سده‌ای نیست که این اثر وارد زبان مردم نشود. ولی در سده‌های پیش پژوهشگران به ارتباط مردم و شاهنامه از دیدگاه علمی چندان اهمیتی نمی‌دادند و حال آنکه درباره بعضی ادیبان خارجی ده‌ها اثر فقط به جهت مردمی بودن آثار آنان تألیف شده است. مثلاً روس‌ها درباره پشکن و آفریده‌های شفاهی مردم آثار زیادی نوشته، دست به دست گشته و برگشته است، پس این مسئله را مرید آموزش قرار می‌دهند. ولی هر ادیبی در گذشته ما که آثارش سراسر با فرهنگ مردم در آمیزش است تاکنون جدا پژوهش نکرده است. اگر ما در واقع اثرهای ادیبان کلاسیک خود را به‌طور گسترده تحلیل و تحقیق نماییم، در آثار همه آنها یک پیوند ناگسستنی را با فرهنگ مردمی سستی، باستانی و اسلامی می‌بینیم که این نکته بررسی دقیقی را می‌طلبد.

خوشبختانه زنده‌یاد استاد اینجوی شیرازی یکی از اولین پژوهشگرانی بود که با سروری ایشان مدارک فراوانی درباره فردوسی و شاهنامه او از سراسر کشور ایران معاصر گردآوری و



بخشی از آن در سه جلد زیر با عنوان «فردوسی‌نامه» چاپ شد. جلد اول این مجموعه «مردم و فردوسی»، جلد دوم «مردم و شاهنامه» و جلد سوم «مردم و قهرمانان شاهنامه» نام دارد که در پیش‌گفتار جلد دوم، او با محبت زیاد می‌نویسد: «شاهنامه حکیم فردوسی از آغاز به‌صورت معتبرترین سند هویت و خصلت‌های قومی و عامل تقویت روحی مردم ایران شناخته شده است. این آینه صاف و روشن افتخار گذشته، مجد، عظمت و فرهنگ ایران را منعکس کرده، در برابر دیدگان مردم قرار داده است. ویژگی و برتری این آینه در آن است که فرهنگ اصیل دورانی را منعکس کرده که غبار پای تازیان و سم ستوران مغول به آن ننشسته و طرفه آنکه مردم این سرزمین آنچه در این آینه دیده‌اند چنان دوست داشته‌اند که همان‌ها را بازسازی کرده‌اند و کتاب‌های زیر نمونه‌هایی از آن بازسازی‌هاست».^۶ نسبت باز هم خوبتر و بیشتر آموختن شاهنامه، کتاب سه جلدی فردوسی‌نامه استاد اینجوی شیرازی مدارک مهم علمی است که در عین زمان راجع به آن سخن نخواهیم گفت.^۷

باید یادآور شد که در گذشته نه چندان دور شاهنامه در بین مردم شهرت زیادی داشت. آن را نقل می‌کردند با آواز بلند می‌خواندند و از آن لذت می‌بردند که حالا ما به همین بعد مسئله خواهیم پرداخت.

در سده ۱۹ و اوایل سده ۱۸ در بین مردم تاجیک داستان‌های شاهنامه شهرت زیادی داشت. افراد مخصوصی بودند که در شهرهای بخارا، سمرقند و مناطق دیگر شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌گویی می‌کردند. حتی در خانواده‌ها و در محافل خصوصی در کنار کتاب‌های دیگر به شاهنامه رو می‌آوردند. اما این حالت برابر دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی که پس از انقلاب اکبر روسیه به‌وجود آمد تغییر یافت. این انقلاب به کشورهای دیگر آسیای میانه از جمله به امارت بخارا نیز رسید و در نتیجه کشور شوروی به‌وجود آمد. بازسازی‌ها و مبارزه‌های ضد دینی شوروی در سال‌های ۲۰ و ۳۰، از بین بردن اهل فرهنگ و بعداً وقایع جنگ جهانی دوم باعث آن گردید که مردم بعضی از سنت‌های خود را تا حدی فراموش کنند یا به آن اعتبار کمتری دهند که شاهنامه نیز به از بین بردن کتاب‌های زیاد الفبای عربی در سال‌های ۳۰ آن تألیف شده نیز بر شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌دانی تأثیر گذاشت.

از یک سو همین دلایل بود که مردم گرفتار مشکلات روزگار خود گردیده به بسیاری از سنت‌های مردمی از جمله شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌گویی کمتر توجه می‌کردند؛ از سوی دیگر همزمان با وارد شدن واسطه‌های تیخنیکی در زندگی مردم، سنت رسمی افسانه‌گویی، قصه‌گویی، داستان‌گویی و امثال این که در هر منطقه وجود داشت از بین رفت که این‌هم بر نقل شفاهی شاهنامه تأثیر گذاشت.

با وجود این، همه تاجیکان که خود فارسی‌زبان هستند در هر دوره و زمانی به شاهنامه محبت خاصی داشتند و دارند. به‌خصوص امروز فرهنگیان تاجیک به این اثر بی‌زوال گشته و برگشته رو می‌آوردند و آن را در هر لحظه آینه زندگی خود می‌دانند. ادیبان، شعر، داستان، رمان، نمایشنامه می‌نویسند و آهنگسازان آهنگ می‌سازند، تصویرگران تصاویر دلچسب می‌کشند.

گردآوری مواد فولکلوری در تاجیکستان اصلاً از سال‌های ۲۰ و ۳۰ سده ۱۸ شروع شده است و در سال‌های ۵۰ افزایش یافت. متأسفانه در نتیجه عدم شناخت متن فولکلوری در آن سال‌ها به ثبت آثار ادیبان که در بین مردم گسترش یافته است کمتر توجه می‌دادند. به همین خاطر بود که از شاهنامه‌گویان مطالب بسیار کمی جمع‌آوری شده است و حال آنکه براساس پرسش‌های نگارنده، شاهنامه در بین مردم شهرت زیادی داشته است.

متونی که پژوهشگران در ۴۰-۵۰ سال اخیر جمع‌آوری کرده‌اند هم‌اکنون در بایگانی پژوهشگاه زبان و ادبیات به‌نام رودکی، فرهنگستان تاجیکستان نگهداری می‌شود. این مطالب بسیار کم است و سال ۱۹۹۴ از جانب فولکلورشناسان ب. شیرمحمدیان و د. عابدزاده تحت عنوان «قصه‌هایی از روزگار فردوسی» در حجم ۵۶ صفحه چاپ شد.^۱

این مجموعه بیشتر از ۳۰ متن را دربرداشته، پیشگفتار مختصری دارد. در پیشگفتار راجع به مجسمه فردوسی در شهر دوشنبه، جشن هزاره و شهرت شاعر، همچنین ماهیت این متن‌ها اطلاعات مختصری داده شده است. ما بعد از مطالعه‌ای متن‌ها را به سه بخش دسته‌بندی کردیم:

۱. متن‌هایی که درباره شخصیت فردوسی است.
۲. متن‌هایی که راجع به جاها و اماکن مربوط به نام‌های شاهنامه است.
۳. متن‌هایی که بی‌واسطه مضمون داستان‌های شاهنامه را دربرمی‌گیرند.



عنوان برخی از این متن‌ها چنین است: «فردوسی در صحبت شاعران»، «تخلص فردوسی»، «دعوت شدن فردوسی به دربار»، «تیمور لنگ بر سر قبر فردوسی»، «هر آن کس که شاهنامه‌خوانی کند»، «ثمر قراعت شاهنامه»، «افسانه افراسیاب»، «قلعه افراسیاب»، «قلعه زال زر»، «رستم و زال»، «آوازه رستم بیه از رستم»، «رستم و دیوها»، «سر قبر رستم»، «کمان رستم»، «چراغ‌های رخس»، «مرغ روح سهراب» و امثال آن.

متن‌ها کوتاه بوده، با نظر خوانندگان بخش‌های گوناگون گفتار مردمی آن به زبان معیار تاجیکی ویراستاری شده است. مرتیان مجموعه در پیشگفتار مختصر خود راجع به فردوسی و مکان ثبت متن‌ها به‌طور کلی اشارتی کرده یادآور شده‌اند که این متن‌ها را از تاجیکستان، ازبکستان، افغانستان و ایران گردآوری نمودیم.^۹

پس از دو سال، در سال ۱۹۹۶ این مجموعه به الفبای فارسی منتشر می‌شود و اشعار شاعران تاجیک در وصف فردوسی و شاهنامه نیز به آن اضافه می‌شود. هر کدام این متن‌ها از یک جهت به فردوسی و به شاهنامه گرانمایه او و هم قهرمان‌هایش می‌میت بی‌انتهاست. مردم تاجیک درباره تهیه این مجموعه نیز چنین اشارتی دارند: «این همه روایت‌ها و افسانه‌های دلخواه مهرنامه خلق بر بزرگ‌مرد سخندان، شاعر شاعران، به یکی از برجسته‌ترین نماینده‌های ادب فارس و تاجیک، ابوالقاسم فردوسی هستند. این اثرها را یک نوع ظهور احساس قدرشناسی از خدمت‌های شایسته فردوسی و پاس داشتن نام و خاطر نیک او از طرف هموطنانش باید پنداشت. آنها اثرهایی هستند که برای تکمیل دنیای افسانه‌های «شاهنامه» ایجاد شده‌اند و در مورد شناخت پهلوهای مختلف روزگار فردوسی و شخصیت او مساعدت می‌نمایند».^{۱۰}

متأسفانه در ۱۵-۲۰ سال اخیر جمع‌آوری آثار فولکلوری از بین تاجیکان مناطق آسیای میانه بی‌نهایت کم شد. امروز متون زیادی که در حافظه بزرگسالان است روزبه‌روز با فوت آنها به‌دست فراموشی می‌رود. از این‌رو ما تصمیم گرفتیم که طی چند سال اخیر در فرصت‌های مناسب در بین مردم حضور به هم رسانیم و تا حد امکان متن‌های شفاهی شاهنامه موجود در دست مردم را گرد آوریم.

مشاهده اینجانب اساساً در مناطق اطراف شهر دوشنبه، وادی هیسار، جمهوری تاجیکستان، شهر بخارا و ولایت سرخان دریای ازبکستان صورت گرفت. البته ما دقیقاً تمام روستاها و ناحیه‌ها را نگشتیم بلکه شنیده‌ها و دیده‌های خود را در روند کار میدانی ثبت و ضبط نمودیم. در نتیجه سفرهای پژوهشی معلوم گردید که در کنار برخی از سنت‌های باستانی نیاکان به مانند مقدس نگاه داشتن آتش در بخارا تاکنون، زمانی چند «شاهنامه‌خوانی» نیز موجود بوده است. شاهنامه را در بخارا در مجالس و محافل می‌خوانده‌اند و داستان‌های آن را با مهارت بلند بیان می‌کردند.

طوری که بزرگسالان بخارا عاریف بابا (متولد ۱۹۰۷)، مزفرخوجه (متولد ۱۹۲۵)، سعید محمود قاسیموف (متولد ۱۹۳۷) و دیگران به من گفتند تا همین نزدیکی‌ها (یعنی ۱۵-۲۰ سال پیش) شاهنامه‌خوانی و در بعضی شب‌ها نقل حکایت‌های شاهنامه در میان مردم بخارا رایج بوده است. مردم با ذوق به کارنامه‌های قهرمانان این اثر گوش می‌دادند و معرفت خود را بالا می‌بردند. از یک سو آنها با محبت یادآور می‌شدند که در چنین محفل‌های شاهنامه‌خوانی شرکت داشتند، از سوی دیگر افسوس می‌خوردند که آن متن‌ها در ذهن آنها نمانده است و اگر مانده باشد هم خیلی ناقص است.

بنده مطالب در دسترس خود را به دو دسته جدا کردم. یکی اطلاع کلی درباره شاهنامه‌خوانی و دیگری متن‌هایی که گویندگان داستان‌های شاهنامه برایم حکایت کرده‌اند و اینجانب آنها را در نوار کاست یا ویدئو ضبط کرده‌ام.

روایت‌هایی که راجع به قهرمانان شاهنامه ثبت کردیم از جهت شکل خیلی کوتاه‌اند. آنها راجع به این یا آن رفتار قهرمانان شاهنامه اطلاعاتی می‌دهند. مثلاً، «داستان رستم و اسکندر»، «روحانیت رستم و حضرت علی»، «کاسه رستم»، «پیاله رستم و آخور اسب رستم»، «قمچین رستم»، «ارک بخارا را سیاوش ساخته است»، «سیاوش ولی» و مانند اینها. برخی از این روایت‌ها به گونه‌ای دیگر در مجموعه «قصه‌های پیرامون فردوسی و قهرمان‌های شاهنامه» آمده است. اگر هر کدام آنها را از نگاه متن‌شناسی علم فولکلورشناسی از نظر بگذرانیم ویژگی‌های خاصی را



می‌بینیم که این ویژگی‌ها همانا مهر مردم را نسبت به قهرمان مورد علاقه خود از شاهنامه جلوه‌گر می‌سازد.

بسیار جالب است که مردم بخارا به سیاوش همچون یک ولی، یعنی غیب‌دان احترام دارند و در درآمدگاه ارک بخارا که آن را گویا سیاوش ساخته است چند ده سال پیش چراغ یا شمع می‌گذاشتند و با این وسیله از روح او برای مشکلات خود مدد می‌جستند. این نکته را پیرزنان نورانی بخارا رجبوا سلامتای (متولد ۱۹۱۲)، سغرای شیرالباجگیر (متولد ۱۹۱۶)، قریوه همرا (متولد ۱۹۲۱)، رجبوا مطلب (متولد ۱۹۲۵)، فاضیلاوه مهیبه (متولد ۱۹۳۵) و دیگران اظهار داشتند.

آن روایت که گویا ارک بخارا را سیاوش ساخته است این است: «همین خیل روایت هست که ارک را سیاوش ساخته است، پسر کیکاوس. وقتی که مادر سیاوش وفات می‌کند، کیکاوس زن دیگری می‌گیرد و این زن جوان عاشق سیاوش می‌شود. سیاوش مجبور می‌شود که از ایران به توران بیاید. در اینجا او عاشق دختر افراسیاب می‌شود. افراسیاب برای سیاوش شرطی می‌گذارد و نزد پای سیاوش یک پوست شتر را برتافته می‌گوید که همین خیل شهر ساز که در بالای همین پوست بود. سیاوش کمی فکر کرده بعد همون پوست شتر را به تسمه‌های باریک بریده، تسمه‌ها را به همدیگر پیوست کرده در میدانی که در ندیجه همین پیدا شد ارک را ساخت...»^{۱۱}

تقریباً همین گفته مردم را بیشتر از هزار سال پیش ابوبکر محمد ابن جعفر نرشخی در کتاب خود «تاریخ بخارا» نیز آورده است: «... سبب بنای کهن‌دیز بخارا، یعنی هسار ارک بخارا آن بود که سیاوش ابن کیکاوس از پدر خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزدیک افراسیاب آمد. افراسیاب او را بنواخت و دختر خویش را به زنی به وی داد. بعضی گفته‌اند که جمله ملک خویش را به وی داد. سیاوش خواست که از وی اثری ماند در این ولایت از بهر آنکه این ولایت او را عاریتی بود. پس وی این حصار بخارا بینا کرد و بیشتر آن جای می‌بود...»^{۱۲}

بنگنید این دو روایت چگونه به هم شباهت دارند. طبق اشارت نرشخی که بعضی‌ها گفتند «می‌گوید که حتی در آن زمان نیز مردم چنین روایت‌هایی را می‌گفتند. ما این روایت را به‌عنوان تز افراد بسیاری در بخارا شنیدیم و چندی را در کاست ضبط کردیم. از همین یک نمونه هم

معلوم می‌شود که گاهی افسانه‌ها و روایت‌های قدیمی نیز برای فهمیدن واقعیات تاریخی یاری می‌رسانند. اگر روایت سیاوش طی سده‌ها ورد زبان مردم باشد و حقیقت تاریخی را تصدیق کند روایت‌هایی راجع به «کاسه رستم»، «پیاله رستم و اخور اسپ رستم»، «قمچین رستم» و امثال این حشمت و بزرگی و شهرت مردم قهرمان ایران‌تبار- رستم را با مبالغه و اغراق نشان می‌دهد که او از همه پهلوانان جهان بالاتر و یکتای بی‌همتا است.

بخشی از افسانه و روایت‌ها را ما از ناحیه بایسون جمهوری ازبکستان ضبط کردیم که یکی افسانه «رستم دستان» است. مضمون این متن به افسانه «رستم دستان و اسکندر» که از بخارا نیز ضبط کرده بودیم، شباهت دارد. در این افسانه راوی اسکندر را تا به سر قبر پهلوان جهان- رستم دستان می‌کشاند که در آرزوی دیدنش بود. خود همین اندیشه بلند که شاهی مانند اسکندر به دیدن قبر رستم می‌رود و به او چون پهلوان جهانی سر تعظیم فرود می‌آورد، نشانه‌ای است از غرور ملی و خودشناسی مردم ما که مانند قهرمانش سربلند و سرافراز است.^{۱۳}

در دیبه پسونخی ناحیه بایسون نقل داستان‌های شاهنامه بی‌زوال حکیم فردوسی به حکم سنت درآمده بود. در پنجاه سال اول سده ۱۸ پرمردانی بودند که نه تنها داستان‌های شاهنامه را بیان می‌کردند بلکه پاره‌های آن را از حفظ می‌دانستند.

از این ناحیه اشخاصی مانند ملا شریف (۱۸۸۶-۱۹۷۲)، جوهره کمال (۱۹۲۱-۱۹۹۷) تا سال‌های نزدیک، داستان‌های شاهنامه را نقل می‌کردند و به این وسیله عشق و علاقه مردم را به آن بیدار می‌نمودند. اگر ملا شریف بیشتر از آواز گرم و حرکت دستان خود استفاده می‌کرد و پاره‌هایی را با آهنگ می‌خواند، جوهره کمال در لحظاتی که از شاهنامه داستانی را حکایت می‌کرد از جایش نیم‌خیز می‌شد و با صدای بلند سخن می‌گفت؛ در موارد ضروری مانند رستم، سهراب، اسفندیار، سیاوش، برزو و دیگران نعره می‌کشید. خصوصاً هنگام روایت «رستم و سهراب» در آخر داستان برابر رستم، بر سوگ فرزند دل‌بندش گریه می‌کرد.

اگر هنگام نقل افسانه‌ها قهرمان رقیبش را بر زمین زند جوهره کمال «یا رستم دستان!!!» و یا «یا علی مدد!» گویان ندا درمی‌کشد و حالت به زمین چپه کردن حریف را با اشاره دستانش به شنوندگان نشان می‌داد. حتی در تقلید به آواز اسب «شیهه» می‌کشید. هنگام بیان متن فریاد، ندا،



خطاب، داد و بیداد، قهقهه خنده زدن، به حالت گریه درآمدن و امثال این از خصوصیت‌های خاص جوهره کمال بود که همان راویان واقعی سنت گذشته را به‌خاطر می‌آورد. او برای جلب توجه شنونده و یا باز هم نشان رس نمودن نقل خود گاهی آهنگ گفتارش را تغییر می‌داد، چند ثانیه به شنونده‌ای نگریسته ساکت می‌ماند و بعداً دفعتاً: «هه! آری!» گویان نقلش را ادامه می‌داد. صد افسوس که همه روایت‌های این پیرمرد زکی را سر وقت نتوانستیم ثبت و ضبط کنیم تا او درگذشت.

حالا همین سنت شاهنامه‌خوانی و نقل داستان‌های آن را فرزندان ملاشریف-رحیم شریف (متولد ۱۹۲۵)، واحد شریف (متولد ۱۹۴۱) و نوه ایشان قهار رحمان (متولد ۱۹۳۱) ادامه می‌دهند. ماه آگوست سال ۲۰۰۲ نویسنده اب این سترها با مردم‌شناس آمریکایی، پروفیسور ولیم بیمن به مدت کوتاهی (۱۰ روز) به منطقه بایسون و سمرقند سفر کردیم. او در بایسون شبی نشستی با این افراد داشت، بسیار در حیرت ماند و با هیجان به ما تأکید کرد که هر چه آنها می‌دانند باید ثبت و ضبط شود و اگر امکان داشته باشد نشر گردد.

در یکی از روایت‌های مجموعه «فردوسی‌نامه» استاد اینجوی شیرازی که در شش نمونه چاپ شده است، مشاهده می‌نماییم که رستم همیشه در نزد حضرت علی و سلیمان مغلوب است.^{۱۴} اما جالب آن است که در روایت ما که چندین نسخه است حضرت علی با روحانیت رستم مناسبت خاصی دارد.

درباره رستم و اسفندیار روایت‌های زیادی موجود است. در یکی از آنها رستم ۱۲ ساله به اسفندیار غالب می‌آید و طبق گفته راوی (قهار رحمان) از نور چشم اسفندیار گیاهی می‌روید که آن را هزار اسپند می‌نامند و به هزار درد اینسان شفا می‌بخشد.

با نام قهرمان‌های شاهنامه در مناطق گوناگون آسیای مرکزی روایت‌های وامی‌خورد که هنوز گردآوری نشده است و این وظیفه هر یک از فرهنگ‌دوستان است. چون هنوز ضرب‌المثل‌ها، تعبیرها و دیگر سنت‌های موجودند که در آنها حتماً از قهرمان‌های شاهنامه بی‌زوال حکیم فردوسی یادآور می‌شوند. مثلاً اگر زنی هنگام تولد فرزندی به دنیا آورد که وی از لحاظ جسمی

بزرگ باشد و این زن زنده ماند، در بعضی روستاها نام فرزند را اگر پسر باشد رستم می‌گذارند و پیرزن‌ها می‌گویند: «رستم - رُستم»، یعنی از مرگ نجات یافتم (خالاه، متولد ۱۹۳۳).

طبق پرس‌وجوهای ما حالا دیر نشده است که به گردآوری مطالب بیشتری مشغول شویم چون سال به سال جوان‌ها با پیشرفت تکنولوژی به سنت‌های گذشته چندان اهمیت نمی‌دهند بلکه به فرهنگ مدرن رو می‌آورند. با وجود این حالا هم بزرگسالانی هستند که افسانه و روایت‌هایی را از شاهنامه به یاد دارند یا اینکه براساس عادت به آنها با احترام می‌نگرند.

در آخر از پژوهشگران تمنا می‌کنم که به نکته مهم شاهنامه‌شناسی توجه نمایند:

۱. برای اینکه بتوان شاهنامه را بیشتر و کاملتر از این آموخت باید کتابنامه‌ای در سطح جهان مرتب شود که همه آثار چاپ شده درباره شاهنامه (چه در روزنامه، چه در مجله و کتاب) را در تمام جهان دربرگیرد.

۲. باید به اسناد اسطوره‌ای و تاریخی فردوسی دقت مخصوص شود و به بعد مردم‌نگاری آن اهمیت داده شود. در این باره پژوهش جداگانه‌ای شد تا حدود گسترش شاهنامه در کشورهای گوناگون معین شود. البته ما می‌دانیم که پژوهشگران شاهنامه در آثارشان به سنت‌های مردمی اشاره زیادی کرده‌اند، اما خوب بود که مسئله به‌طور جداگانه بررسی شود.

۳. تأثیر شاهنامه فردوسی بر تمدن و فرهنگ کشورهای دیگر مورد آموزش قرار گیرد. چون نام شاهنامه در میان مردم جهان زیاد به گوش می‌خورد، تحت تأثیر آن آثار زیادی به وجود آمده است.

۴. بعد از درگذشت فردوسی چه راهی طی شده تا شاهنامه در میان مردم آموخته شود. از این رو یکی از مسائل بی‌نهایت مهم و همیشه مفید گسترش شاهنامه بین مردم است. چونکه این اثر بیش از پیش برای خواندن و تأثیرگذاری بر مردم ایجاد می‌شود.

۵. برای گردآوری گفته‌های مردم از آسیای مرکزی، افغانستان و ایران زودتر باید مشغول شد. هر قدر ما از این میان مدارک زیادی را گرد آوریم، همان قدر شکوه شاهنامه را از این هم بیشتر درک می‌کنیم و برای بررسی ابعاد جدید آن اسناد جدیدی به دست می‌آوریم. اگر در طی چند سال آینده طبق طرح خاص گردآوری اطلاعات موجود راجع به شاهنامه بین مردم در آسیای مرکزی و افغانستان تلاش نکنیم زمان را از دست خواهیم داد. چونکه سال به سال نسل جوان به شنیدن و



دیدن اسباب و وسایل تکنولوژی روی می‌آورند. طبیعی است که بزرگسالان پس از چند سال هرچه در ذهن دارند را با خود به دنیای فانی می‌برند.

۶. اقوام غیر ایرانی که در دامن این فرهنگ پرورش یافتند نیز از شاهنامه بهره‌مند هستند. خوب بود که در آینده به این نکته نیز توجه شود و از بین آنها نیز مطالب فولکلوری تا حد امکان جمع‌آوری شود.

به همین طریق از روایت‌ها معلوم شد که ساختمان ارک بخارا مربوط به سیاوش است؛ در سمرقند محلی را به نام پشته افراسیاب نام می‌برند؛ برزوی دهقان را از ناحیه بایسون می‌دانند؛ گویا افراسیاب پس از جنگ‌ها به دره‌های ناحیه اشت رفته استراحت کرده است؛ در ناحیه دنگره، زال زرد قلعه‌ای ساخته است؛ گیاه سپند (اسفند، هزار اسپند) از نام اسفندیار گرفته شده است؛ حالا هم در تاجیکستان سنت گوشتس گرفتن موجود است که پهلوان‌ها هنگام به زمین افتادن رقیب خود «یا رستم دستان!» می‌گویند؛ در بین تاجیکان نامگذاری فرزندان با نام‌های رستم، سهراب، برزو، اسفندیار، بیژن، منیژه، گردآفرید، سودابه، ته‌مینه و مانند اینها بسیار زیاد است. پس چرا پدیده‌هایی را که امروز ما را به گذشته خود می‌پیوندد، مورد بررسی جدی قرار نداده و آنها را به آیندگان انتقال ندهیم؟

پی‌نوشت‌ها

۱. غفوروف، ب.، تاجیکان، ص ۶۴.
۲. بایس، می، زرتشتیان، ص ۱۱۶.
۳. همان.
۴. همان، ص ۱۱۵.
۵. اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۳-۲.
۶. اینجوی شیرازی، فردوسی‌نامه، ج ۲، ص ۶-۷.
۷. همان، ص ۳-۱.
۸. شیرمحمدیان، ب. و د. عابدزاده، قصه‌هایی پیرامون فردوسی و تهران‌های شاهنامه، ص ۳۰-۳.
۹. همان.
۱۰. همان، ص ۱۰.
۱۱. قصه‌هایی از روزگار فردوسی، ص ۷۶.
۱۲. نرشخی، ابوبکر، تاریخ بخارا، ص ۲۳.



۱۳. رحمانی، ر.، رستم‌دستان، ص ۲۳۱-۲۲۶.

۱۴. اینجوی شیرازی، همان، ص ۱۲۷-۱۱۶.

منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ سوم، بی تا.
- اینجوی شیرازی، فردوسی‌نامه، مردم و شاهنامه، جلد دوم، تهران، انتشارات علم، ۱۳۶۹.
- اینجوی شیرازی، فردوسی‌نامه، مردم و فردوسی، جلد اول، تهران، انتشارات علم، ۱۳۶۹.
- اینجوی شیرازی، فردوسی‌نامه، مردم و قهرمان‌های شاهنامه، جلد سوم، تهران، انتشارات علم، ۱۳۶۹.
- بایس می، زرتشتیان، باور و آیین، به زبان روسی، مسکو، ۱۹۸۸.
- رحمانی، ر.، رستم‌دستان، مجله مردم گیاه، شماره ۱-۲، ۹۶-۱۹۹۵.
- شیرمحمدیان، ب. و د. عابدزاده، قصه‌هایی پیرامون فردوسی و قهرمان‌های شاهنامه، به الفبای تاجیکی، دوشنبه، پیوند، ۱۹۹۶.
- غفوروف، ب.، تاجیکان، تاریخ قدیمی‌ترین قدیم و عصر میانه، کتاب یکم، به الفبای تاجیکی، دوشنبه، عرفان، ۱۹۸۳.
- قصه‌هایی از روزگار فردوسی، دوشنبه، ادیب، ۱۹۹۴.
- مجله مردم گیاه، ارک بخارا را سیاوش ساخت، شماره ۱-۲، ۱۹۹۴.
- مجله مردم گیاه، پیاله رستم و آخور اسب رستم، شماره ۱-۲، ۱۹۹۴.
- مجله مردم گیاه، قمچین رستم، شماره ۱-۲، ۱۹۹۴.
- مجله مردم گیاه، کاسه رستم، شماره ۱-۲، ۱۹۹۴.
- نرشخی، ابوبکر، تاریخ بخارا، به الفبای تاجیکی، دوشنبه، دانش، ۱۹۷۹.